

بخش هفتم: در استانداری خوزستان

آقای انصاری، شما در ضمن صحبت درباره کارهای سازمان آب و برق خوزستان گفتید که چند ماه پس از انتصاب آقای منصور به نخست‌وزیری و تشکیل وزارت آب و برق، به علت مشکلاتی که در روابط سازمان با وزارت آب و برق پیش آمد با حفظ سمت مدیریت عامل سازمان آب و برق، به استانداری خوزستان منصوب شدید. حالا خواهش می‌کنم بفرمایید اولاً آیا قبول مسؤلیت استانداری شما را چنان مشغول نکرد که نتوانید مانند سابق تمام وقت خود را صرف فعالیتهای سازمان بکنید؛ در ثانی ممکن است توضیحاتی درباره امور مربوط به استانداری خوزستان بفرمایید؟

از نظر کارهای سازمان آب و برق خوزستان انتصاب من به استانداری نه تنها مشکلی پیش نیارود بلکه باعث شد که فعالیتهای سازمان با سرعت بیشتری دنبال شود زیرا تمام اشکال تراشی‌های دستگاههای دولتی که به دلایل مختلف از جمله تحریکات استانداران سابق هرروزه کارهای اداری سازمان را دچار وقفه می‌ساخت به یکباره برطرف شد و سازمان آب و برق خوزستان را در موقعیتی قرار داد که دیگر از بابت کارشکنی‌های ادارات مختلف که با سازمان تماس روزانه داشتند، نگرانی نداشته باشد. از لحاظ جریان داخلی خود سازمان نیز پس از گذشت چهار سال تشکیلات و روشهای اداری از جهت تقسیم وظایف و تفویض اختیارات به مسؤولین مربوطه و رعایت عدم تمرکز و اتخاذ سیستم‌های مدرن از بابت کنترل و مدیریت به صورتی درآمده بود که در عمل مشکلی پیش نیامد. ولی از جهت وظائف استانداری و کارهایی که انجام شد جا دارد توضیحات بیشتری بدهم زیرا اتفاقاتی که در این دوره پیش آمد برای کسانی که علاقمند به دانستن وقایع دوران سازندگی ایران باشند، قابل توجه خواهد بود. بعد از ظهر روزی که من به استانداری خوزستان منصوب شدم مهندس روحانی تلفن کرد و اظهار داشت گزارشی به عرض اعلیحضرت رسیده که در منطقه شادگان به علت خشکسالی هفت ساله که در خوزستان وجود داشته آب رودخانه جراحی که آن منطقه را آبیاری می‌کند به کلی خشک شده و حدود هشتاد هزار تن مردم آن منطقه حتی برای آب آشامیدنی دچار مشکل هستند. بنابراین امر فرموده‌اند مطلب را به اطلاع شما برسانم که هر اقدامی لازم است انجام دهید. من چون در تهران بودم بلافاصله با مقامات مختلف محلی تماس گرفتم و همگی

موضوع را تأیید کردند. بنابراین تلفنی از آقای حسن شه میرزادی که سمت قائم مقام مدیر عامل سازمان آب و برق را داشتند، خواستم که با کمک مقامات محل، تعداد حد اقل یکصد تانکر آبرسانی تهیه کرده و به فوریت هرچه تمامتر شروع به توزیع آب آشامیدنی در منطقه بنمایند. از آقای دکتر اقبال ریاست هیأت مدیره شرکت ملی نفت ایران نیز تقاضا کردم به مقامات شرکت در خوزستان دستور فرمایند که در این باره با ما همکاری کنند و ایشان نیز بلافاصله به مأمورین خودشان در خوزستان دستور دادند که برای رفع این مشکل با استانداری همراهی کنند. روز بعد با ترن به طرف خوزستان حرکت کردم. در موقع ورود ترن به اهواز که کلیه مقامات دولتی برای استقبال از استاندار جدید به ایستگاه راه آهن آمده بودند پس از خاتمه مراسم معارفه متوجه شدم که در همان محل مراسمی برای بزرگداشت سالروز اعلیحضرت رضاشاه برقرار است. (۲۴ مرداد). لذا پس از پایان این مراسم، به عمارت استانداری رفتم. در اینجا با منظره‌ای باورنکردنی مواجه شدم. حدود دو سه هزار مرد و زن و بچه با لباسهای مندرس و قیافه‌های تیره و آفتاب‌خورده به صورت بسیار اسفناکی در محوطه باغ استانداری که حدود پنج شش هزار متر بود بطور پراکنده روی زمین نشسته بودند و در داخل عمارت نیز راهروها را اشغال کرده بودند. پرسیدم جریان چیست؟ گفتند به علت خشکسالی چندین ساله عده کثیری از مردم به شهر اهواز ریخته‌اند و هرروز برای رفع مشکل و گرفتن کمک به استانداری مراجعه می‌کنند و امروز چون شنیده‌اند استاندار جدید وارد می‌شود عده آنها بیشتر شده است و گفته‌اند تا تکلیف ما روشن نشود، از این محل خارج نخواهیم شد.

با دیدن این وضعیت، مسلم بود که باید تصمیم عاجلی گرفته شود. بلافاصله جلسه‌ای با شرکت فرماندهان نیروهای انتظامی و مقامات کشوری مانند پیشکار داری و رئیس دادگستری و شهردار اهواز جنبه‌های مختلف برخورد با این مسأله را بررسی کردیم و معلوم شد کلیه امکاناتی که برای رفع مشکل در اختیار می‌باشد عبارت از دو هزار تن گندم است که از طرف دولت برای کمک به آسیب‌دیدگان خشکسالی اختصاص داده شده است ولی اعتبار مالی در اختیار نبود. بنابراین تصمیم گرفته شد که از روز بعد، برنامه‌ای برای توزیع این گندم در مقابل انجام خدمات، به افراد نیازمند اقدام شود. اجرای برنامه نیز به‌عهده رئیس اداره غله و شهردار اهواز گذاشته شد که در مقابل خدمات شهری از جمله تمیز کردن خیابانها و پاک کردن آبروها و دیوارکشی اراضی بایر شهری و امثال آن، مقدار چند کیلو گندم متناسب با تعداد افراد هر خانواده، به آنها داده شود. رئیس اتاق بازرگانی نیز تعهد کرد که با گرفتن کمک از بازرگانان و

همچنین کمک در توزیع گندم و نظارت بر خدمات شهری، در این کار همکاری کند و محل‌هایی نیز برای مراجعه افراد و رسیدگی به وضع آنها از جهت محل اقامتشان و تعداد خانواده‌ها مشخص شد که از روز بعد شروع به کار کنند. اعلام این تصمیم به مراجعه‌کنندگان به استانداری، باعث گردید که به تدریج از محوطه خارج شده و روز بعد به محل‌های اعلام شده مراجعه نمایند. کلیه رؤسای سازمانهای دولتی نیز قول دادند که از کلیه امکانات خود برای پیاده شدن صحیح این طرح استفاده کرده و کمک کنند که این مردم فقیر و محروم از مشکل فعلی رهایی یافته و بتوانند به محل‌های خود مراجعت نمایند.

پس از اتخاذ تصمیم در این مورد، موضوع نبودن آب در منطقه شادگان را مطرح کردم و از اعضای حاضر در جلسه درخواست کردم که همگی با هم از منطقه شادگان بازدید کنیم. مقامات انتظامی با این پیشنهاد موافقت نداشتند و می‌گفتند به علت نبودن آب و گرمای شدید که وجود دارد که حتی در سایه به بالاتر از ۵۰ درجه هم می‌رسد، جوی به وجود آمده که معلوم نیست پیامد بازدید از این منطقه چه خواهد بود و خطر این وجود دارد که امنیت منطقه به هم ریخته و کشت و کشتاری پیش آید زیرا وقتی در محلی حتی برای شستن مردگان آب وجود نداشته باشد عکس‌العمل مردم در مقابل بازدید مقامات دولتی چه خواهد بود و بهتر است با احتیاط رفتار شود و مدتی صبر کنیم تا برنامه آبرسانی با تانکر تا حدی انجام شده و بعداً از منطقه بازدید به عمل آید. در مقابل این استدلال، من عقیده داشتم باید هرچه زودتر در محل حاضر شد و با همکاری خود مردم مشکل را حل کرد و بالاخره تصمیم بر این قرار گرفت که صبح روز بعد این بازدید انجام شود و کلیه مقامات مربوطه استان نیز در این بازدید شرکت کنند.

منطقه شادگان در شرق جاده بین اهواز و آبادان و در فاصله حدود پانزده کیلومتری دارخوین قرار دارد. صبح روز بعد، این بازدید انجام شد و در مسیر بین دارخوین و شادگان دیده می‌شد که در فواصل سیصد چهارصد متری، عده‌ای زن و بچه با ظرفهای کوچک و بزرگ در کنار جاده در زیر آفتاب سوزان منتظر رسیدن تانکر آب هستند و تانکرهایی که از روز قبل مشغول آبرسانی بودند در تمام مسیر حرکت می‌کردند و دیدن این کودکان و مادران آنها که نمونه‌ای از فقر و مسکنت و درماندگی بود هر انسانی را متأثر و متألّم می‌ساخت. به هر حال، در نزدیکی محل ورود به شادگان دیده شد که چندین هزار تن از مردم در انتظار ورود ما هستند و فریادهایی از بابت شکایات آنها به گوش می‌رسید. به محض دیدن اتومبیل‌های بازدیدکنندگان عده

زیادی به طرف ما هجوم آوردند و دور اتومبیل را گرفته و به حالت اعتراض و دادخواهی فریاد می‌زدند و به همین جهت ما به حالت آرام و با سرعت کم به طرف عمارت بخشداری حرکت کردیم و جمعیت نیز به همراه ما به آن طرف به راه افتاد.

پس از ورود به ساختمان بخشداری، تمام مردم محل که تعدادشان به چند هزار نفر می‌رسید، از زن و مرد و بچه اطراف ساختمان را اشغال کردند و پس از مذاکره با همراهان، از بخشدار خواستم که با بلندگو اعلام کند که اعلیحضرت دستور فرموده‌اند که استاندار و مقامات دولتی به اینجا بیایند و به شکایات رسیدگی کنند و بنابراین، از مردم تقاضا می‌شود ده نفر را که به آنها اطمینان دارند، معرفی کنند که با آنها مذاکره شده و راه حلی برای رفع مشکلات جستجو شود. در اثر این اقدام، همه مردم فروکش کرد و پس از حدود نیم ساعت، عده‌ای خودشان را به‌عنوان نماینده مردم به بخشدار معرفی کردند و از آنها دعوت شد که به داخل ساختمان آمده و با استاندار و هیأت اعزامی ملاقات کنند. پس از معرفی یک یک آنها که توسط بخشدار انجام گرفت و با احترام با آنها برخورد شد، به آنها گفتم که اعلیحضرت ما را مأمور فرموده‌اند که به کار شمار رسیدگی کنیم و هر اقدامی لازم است انجام دهیم. حالا به نظر شما چه چیزی باعث بی‌آبی شده است؟ گفتند دلیل اصلی آن این است که مالکین عمده و با نفوذ اراضی که در دست بالای رودخانه جراحی قرار دارند با بستن بندهایی در مسیر رودخانه کلیه آبها را برای کشاورزی خود مصرف کرده و بالتیجه قسمت پایین دست رودخانه که این محل در آن قرار دارد دچار خشکسالی و بی‌آبی شده و وضع به قدری وحشتناک است که مرده‌شوی محل که فرزندش فوت کرده قادر به تهیه آب برای شستشوی او قبل از دفن نشده است. البته مهندس ایازی مدیر کل کشاورزی خوزستان که کاملاً به وضع منطقه آشنا بود عقیده داشت که موضوع بستن بندهای غیر مجاز در مسیر رودخانه واقعیت ندارد و مشکل اصلی کمبود آب رودخانه جراحی در فصل تابستان می‌باشد که در سالهای کم‌آبی چنین وضعی را به وجود می‌آورد و تا زمانی که یک سد اصلی برای تنظیم آب رودخانه بسته نشود این مشکل ادامه خواهد داشت. با این حال، برای پایین آوردن خشم مردم، قرار شد چند نفر را تعیین کنند که به اتفاق مأمورین دولت و ژاندارمری در تمام طول مسیر رودخانه جراحی حرکت کرده و در هر جایی که بند غیر مجاز از طرف مالکین ساخته شده باشد آن را خراب نمایند و علاوه بر این، تا زمانی که آب تأمین نشود، آبرسانی از طریق تانکر ادامه پیدا کند.

پس از اتخاذ این تصمیم، من به میان جمعیت رفتم و با بلندگو ضمن صحبت‌هایی برای آرام کردن مردم، تصمیمات متخذه را اعلام کردم و قول دادم هرچه زودتر مشکلات آب را برطرف سازم. با اعلام این مطلب، جمعیت به تدریج با دادن شعارهایی از بابت رضایت و تشکر از رسیدگی به شکایات آنها، متفرق شدند و هیأت هم پس از تعیین مأمورینی که باید به همراه نمایندگان مردم از مسیر رودخانه بازدید کنند به اهواز مراجعت کرد. پس از مراجعت به اهواز، آقای مگنس^{۲۸} نماینده کنسرسیوم به اتفاق آقای مهندس رمضان‌نیا مدیر ارشد شرکت کنسرسیوم در خوزستان، به دفتر من آمدند و اظهار داشتند که بنا به دستور آقای دکتر اقبال کنسرسیوم آمده است که هر اقدامی را برای رفع مشکل بی‌آبی که در شادگان پیش آمده انجام دهند و پس از مذاکره با ایشان تقبل کردند که در ظرف کمتر از دو هفته یک خط لوله آب از رودخانه کارون تا شادگان که در فاصله حدود پانزده کیلومتر بود، بکشند و تعدادی تانکر آب نیز به طور موقت تا رسیدن آب، در اختیار استانداری بگذارند. البته من هم بلافاصله اقدامات انجام شده را به اطلاع آقای نخست‌وزیر رساندم و با اظهار تشکر، آقای دکتر اقبال را در جریان کارم قرار دادم و مقداری گندم نیز برای کمک به مردم نیازمند شادگان ارسال داشتم. لوله‌کشی آب توسط کنسرسیوم در مدت یازده روز به پایان رسید و روزی که آماده برای توزیع آب در شادگان شد، تمام مقامات دولتی که در یازده روز قبل در آن شرایط اسف‌آور به شادگان رفته بودند، برای شرکت در مراسم رسیدن آب به شادگان آمدند و چنان جشن و سروری در محل برقرار شده بود که اشک شادی از دیدگان همه سرازیر شد.

در هفته‌های بعد، موضوع توزیع گندم بین نیازمندان در اهواز ادامه داشت. در این مدت اشکالات توزیع به نحو شایسته‌ای برطرف شده بود و شهرداری اهواز نیز برای استفاده از این کارگرانی که در حقیقت بطور مجانی در اختیار شهرداری قرار گرفته بودند برنامه‌های مفیدی را از لحاظ نظافت شهر به مرحله اجرا گذاشته بود از جمله قرار شد با کمک معاون فنی استانداری که مسئول کارهای ساختمانی شهرداریها بود طرحی برای ساختن طاق‌نماهایی در روی پیاده‌روها تهیه شود که در طی روز که حرارت آفتاب به حدود ۶۰ درجه می‌رسد و به ناچار مغازه‌های شهر تعطیل شده و مردم به خانه‌ها پناه می‌برند، سایبانی در جلو مغازه‌های خیابانهای اصلی ساخته شود و هزینه آن از طرف صاحبان مغازه‌ها و شهرداری به طور پنجاه پنجاه تأمین

گردد. این طرح مورد استقبال کسبه قرار گرفت و شهرداری نیز سهم خود را از طریق در اختیار گذاردن کارگرانی که به جای مزد، گندم دریافت می‌کردند تأمین کرد. و بعد از مدتی که اولین خیابان به این صورت آماده شد و صاحبان مغازه‌ها عملاً متوجه شدند که انجام این کار چه اثر بزرگی در رونق بازار آنها دارد، تقاضاهای متعددی می‌شد که ساختمان پیاده‌روی آنها را مقدم بشمارند و در مجموع، اجرای این طرح فعالیت و رونق بیشتری در شهر اهواز به وجود آورد. پس از فارغ شدن از مسأله آب شادگان و هجوم بیکاران به استانداری، نظر به این که طی چهارسال گذشته بنا بر مسؤولیتی که در سازمان آب و برق خوزستان داشتم از تمام شهرهای خوزستان بازدید کرده بودم و تا اندازه‌ای از کمبود و کسری آنها آگاه بودم. با این حال چون این اطلاعات من سطحی و محدود به اطلاعات کلی منطقه بود بهتر دیدم برای وارد شدن به مسائل اجتماعی که اینک جزء وظایف من بود بیشتر وارد جزئیات شده و از خواسته‌های مردم اطلاع کاملتری پیدا کرده و در حدود امکانات و اختیارات نسبت به رفع مشکلات آنها اقدام کنم.

به‌عنوان اولین قدم در این راه، از کلیه فرمانداران خوزستان در مناطق اهواز، دزفول، اندیمشک، شوشتر، مسجد سلیمان، آبادان، خرمشهر، بندر شاهپور، بهبهان، رامهرمز، آقاجاری و سوسنگرد دعوت کردم که برای شرکت در یک سمینار دوازده به اهواز بیایند. دستور کار این جلسه رسیدگی کلی به وضع منطقه و کسب نظر هر یک از آنها بود و از یک یک آنها خواستم جلساتی در هر یک از شهرهای حوزه مأموریت خود با شرکت کلیه افراد علاقمند از هر صنف و طبقه‌ای که باشند، تشکیل دهند تا شرکت کنندگان در آن جلسه شکایات و نظرات خود را مطرح سازند و پس از پایان سه روز، کلیه نظرات و خواسته‌های ابرازشده را به صورت یک لیست کامل تهیه کرده و به استانداری ارسال دارند. برای نحوه تشکیل این جلسات و اداره کردن آن و فرم گزارش نیز دستورالعمل بسیار روشنی شخصاً تهیه کردم و در اختیار آنها گذاشتم و علاوه بر این، برای آن که این جلسات فقط به صورت فورمالیته تشکیل نشده و معنا و مفهوم واقعی داشته باشد، تعداد دوازده نفر افراد تحصیلکرده از بین کارکنان سازمان آب و برق خوزستان و ادارات دولتی انتخاب شدند که با داشتن دستورالعمل روشن، با فرمانداران همکاری کنند و این طرح را به مرحله اجرا درآورند. طی دو هفته بعد، این کار به مرحله عمل گذاشته شد و گزارشهای این جلسات در موقع معین به استانداری رسید و به صورت مجموعه‌ای آماده گردید که هر قسمت آن مربوط به یک منطقه و نمایانگر خواسته‌های مردم آنجا بود. پس از فراهم شدن این مقدمات برنامه‌ای برای بازدید هر یک از این نقاط، تنظیم گردید که معتمدین

محل با شخص استاندار ملاقات کرده و نظرات خودشان را ابراز دارند تا چنانچه قبلاً به علت ملاحظات شخصی و نگرانی از برخورد با فرماندار احتیاط کرده و حرفهایشان را نزده باشند، مطالبشان را اظهار دارند.

فهرست تقاضاهای عمومی مردم که اغلب دربارهٔ نبودن آب لوله‌کشی، اسفالت خیابانها، کمبود مدارس، نبودن زمینهای ورزشی، نبودن درمانگاه و بیمارستان، نبودن و یا خراب بودن سیستم تلفن بود، تقریباً در تمام گزارشها منعکس گردیده بود ولی اضافه بر آن، مطالبی بود که فقط به یک منطقه بخصوص مربوط می‌شد و آگاهی از آن بسیار جالب و آموزنده بود. به عنوان مثال، مردم بهبهان تقاضا داشتند که آقای استاندار ترتیبی بدهد که مراسم ختم کسانی که فوت می‌شوند، مانند تهران انجام شود و یا مردم اهواز از پر بودن زندانها و کمبود محل برای زندانیان شکایت داشتند و در هر حال مجموع این تقاضاها نشان می‌داد که مردم چه خواستهایی دارند و چه کارهایی از نظر آنها اولویت دارد.

پس از آماده شدن این مجموعه، برنامه مسافرت به هر یک از شهرها و ملاقات با کسانی که در این برنامه شرکت کرده بودند، تهیه گردید و اطلاع داده شد که در چه روزی این بازدید انجام خواهد گرفت تا افراد علاقمند در جلسات رسیدگی شرکت کنند و در روز تعیین شده به اتفاق عده‌ای از مسؤولین دستگاههای دولتی در مرکز استان از این شهرها بازدید بعمل آید تا حضوراً به تقاضاهای آنها رسیدگی شود. البته خوشبختانه در این زمان برنامه‌های عمرانی کشور در سراسر مملکت به سرعت در حال پیشرفت بود و در مقابل تقاضاهای مردم برای کارهای عمرانی مانند ساختمان مدرسه یا بیمارستان و درمانگاه و جاده‌سازی و تأمین آب آشامیدنی سالم و امثال آن می‌توانستیم آنها را از کارهای در دست اقدام آگاه کنیم و جواب متناسبی به آنها بدهیم و وقتی می‌دیدند مسؤولین دولتی به کار آنها توجه دارند و حرفشان را می‌شنوند و اقدامی انجام می‌دهند، رضایت داشتند و حاضر بودند مدتی صبر کنند تا کارها به نتیجه برسند. برای مسؤولین دستگاهها نیز که به همراه من به این شهرها می‌آمدند، تعهدی ایجاد می‌شد که کارهای مربوطه را با دقت و سرعت بیشتری دنبال کنند و احساس مسؤولیت نمایند و هرگاه در حین انجام کار در دستگاه مرکزی به مشکلی برخورد می‌کردند که توجه آقایان وزراء و یا مقامات بالای وزارتخانه‌ها را لازم داشت به استانداری مراجعه می‌کردند و من می‌توانستم ارتباط نزدیکی که با مقامات مرکزی داشتیم در حد اقل مدت برای آنها رفع مشکل کنم.

به هر حال، این برخورد مستقیم با مردم محل نتایج بسیار مفیدی داشت و در هر شهری که وارد می شدیم، دستور کار رسیدگی به یک یک تقاضاهای مردم و بحث و نتیجه گیری درباره آنها بود. از جالبترین این برخوردها بازدید از شهر بهبهان بود که در این جلسه بیش از پنجاه نفر از معتمدین طبقات مختلف، مالکین، بازرگانان، کارگران، کسبه و کشاورزان شرکت کرده بودند و هر کدام خواستهایی داشتند که چون ما قبلاً آنها را بررسی کرده بودیم برای هر تقاضا جواب مناسبی داشتیم ولی در مورد برگزاری مجالس ترحیم، موضوع روشن نبود که به چه علت می خواهند استناداری نحوه برگزاری آن مجالس را تعیین نماید. بنابراین علاقمند بودیم که علت این تقاضا را روشن کنند. توضیح این بود که طبق سنن دیرپای محلی، هر وقت فردی فوت می کند بازماندگان موظفند مدت چهل روز عزاداری کنند و رسم این است که صاحب عزا باید درب خانه اش باز باشد و در موقع ورود کسانی که برای تسلیت می آیند در مقابل آنها گریه کند و صورتش را خراش دهد و آنها نیز متقابلاً باید این عمل را انجام دهند و تا زمانی که در مجلس عزا حضور دارند از آنها با آشامیدنی و شام و ناهار پذیرایی شود و تا روز چهلم این کار ادامه یابد و هرگاه کسی چنین رسمی را رعایت نکند در مقابل دیگران خوار و خفیف خواهد شد و به هر حال صرف نظر از صرف چهل روز وقت، هزینه ای که این کار برای بازماندگان دارد بیشتر اوقات قابل تحمل نیست و از عهده مردم عادی خارج بوده و فقط متمکنین می توانند این نوع هزینه ها را تقبل نمایند. به عنوان نمونه گفتند که دارو فروشی که سالیان دراز در بهبهان دارای داروخانه بوده اخیراً پس از فوت پدرش برای فرار از هزینه برگزاری مراسم، داروخانه را تعطیل کرده و از بهبهان خارج شده است و لذا برای رفع محذور از مردم که از طرف دیگران مورد سرزنش واقع نشوند، تقاضا داشتند که یک دستور دولتی صادر گردد که مراسم ترحیم مانند تهران به یک روز کاهش یابد.

شما در مقابل این تقاضا چه تصمیم گرفتید؟

نظر من این بود که دخالت در این گونه موارد جزء وظائف دولت نیست و موضوعی است که باید بین خود مردم با صلاح دید بزرگان و ریش سفیدان محل، تکلیف کار تعیین گردد زیرا هرگاه دولت بخواهد وارد جزئیات راه و روش زندگی مردم هر محل شود از وظائف اساسی خود منحرف می گردد و اصلاً صلاحیت ورود به چنین امری ندارد. بنابراین با ذکر مثالهای مختلف، آنها را قانع کردیم که چنین تقاضاهایی را از مقامات دولتی ننمایند.

پس از پایان این جلسه، اولین بازدید از گورستان شهر انجام شد. این گورستان در وسط شهر بهبهان به مساحت چند هزار متر مربع قرار داشت که دور تا دور آن با یک دیوار گلی محصور شده بود و در وسط این محوطه، آلونک آجری که چهار طرف آن باز بود، قرار داشت که گفته شد جنازه‌هایی را که مربوط به افراد سرشناس و متمکن است در آنجا چند روزی به امانت می‌گذارند تا مقدمات ارسال آن به عتبات فراهم شود و اغلب اتفاق می‌افتد که تهیه این مقدمات مدتی به طول می‌انجامد و در نتیجه در هوای گرم و سوزان تابستان بهبهان جنازه فاسد و متعفن شده و تمام فضای منطقه را بد بو و آلوده می‌نماید و بخوبی روشن بود که باید فکر عاجلی برای تغییر محل گورستان کرد. بنابراین با توجه به این که عده‌ای از معتمدین شهر و رؤسای دولتی مربوطه در این بازدید شرکت داشتند در همانجا موضوع مورد بحث قرار گرفت و محلی در خارج از شهر از اراضی موات، مورد توجه واقع شد و مقرر گردید تحت نظر فرماندار، هرچه سریعتر موجبات آماده ساختن گورستان جدید فراهم گردد.

پس از این برنامه، زندان بهبهان مورد بازدید قرار گرفت. محل زندان منزلی بود که می‌گفتند سه یا چهار نفر زندانی در آن نگهداری می‌شوند که به جرم دزدی و قاچاق محکومیت پیدا کرده‌اند و یک نفر هم به علت عدم پرداخت بدهی زندانی است. درخواست کردم که این فرد را ببینم. زندان این شخص در زیر زمین این منزل بود که وقتی درب زیرزمین را باز کردند پیر مردی با موهای فلفل نمکی ژولیده و صورت آفتاب‌خورده و پرچروک و چشمانی گودرفته و بی‌نور از آنجا بیرون آمد. پرسیدم پدرجان، چند وقت است اینجا هستی؟ جواب داد سه ماه. پرسیدم برای چه؟ گفت بدهی داشتم. سؤال کردم چه مبلغ؟ جواب داد سیصد تومان. گفتم چرا بدهی داشتی؟ جواب داد نتوانستم قسطم را بدهم و مالک آمد و مرا زندانی کرد. از رئیس دادگستری که حضور داشت، جریان را پرسیدم و تأیید کرد که ما مجبوریم برای عدم پرداخت، بدهکار را طبق قانون زندانی کنیم. دیدن این وضع حقیقتاً تمام کسانی را که حضور داشتند متأثر و منقلب کرد. از رئیس دادگستری سؤال کردم اگر حالا این مرد بدهی خود را بپردازد می‌توانید او را آزاد کنید؟ جواب مثبت داد. گفتم پس ایشان را آزاد کنید و بدهی او را من می‌پردازم. این پیر مرد وقتی به او اشاره کردم که آزادی و می‌توانی بروی، اول متوجه نشد و وقتی فهمید حقیقتاً آزاد شده است بی‌اختیار به زمین افتاد و سجده کرد و شروع کرد به بوسیدن پاهای حضار. واقعاً منظره‌ای بود که تا عمر دارم فراموش نخواهم کرد. و در همان وقت از عکاسی که حضور داشت، خواهش کردم عکس او را برداشته و در چند نسخه برای من به استانداری

بفرستد و در عین حال به نظرم رسید که مسلماً وضع این شخص منحصر به فرد نیست و باید مشابه آن در سایر نقاط نیز وجود داشته باشد. بنابراین در این باره اقداماتی انجام شد که بعداً توضیح خواهم داد.

پس از پایان این بازدید و مراجعت به اهواز، در اولین فرصت از زندان اهواز بازدید کردم. در اینجا نیز دیدن وضع زندانیان و نحوه نگهداری آنها و کمبود و کسری‌هایی که وجود داشت هر بیننده‌ای را متأثر می‌کرد زیرا در مکانی که بر اساس ضوابط زندانها باید حد اکثر سیصد نفر را نگهداری کنند، بیش از یک هزار و صد نفر زندانی بودند و به علت نبودن فضای لازم، کلیه زندانیان صرفنظر از جرمی که مرتکب شده بودند اعم از دزدی، قتل، قاچاق مواد مخدر، چاقوکشی، تخلفات کوچک و عدم پرداخت بدهی و امثال آن، همگی با هم در اتاقهای این بنا نگهداری می‌شدند و به علت تراکم افراد، حتی راهروهای زندان مورد استفاده قرار گرفته بود و یک اتاق کوچک سه متر در سه متر نیز برای جوانهای زیر هجده سال در نظر گرفته شده بود که جیب‌برها را در آنجا نگهداری می‌کردند و در این اتاق یازده نفر زندانی بودند. در قسمت زنان نیز حدود بیست نفر زندانی وجود داشت که به علت جرمهای مختلف محکوم شده بودند و تعدادی از آنها با بچه‌های خود نگهداری می‌شدند و گفته می‌شد که بعضی از بچه‌ها در همان زندان به دنیا آمده‌اند. کسانی که بیشتر از دیگران از وجود چنین وضعی متأثر بودند رئیس شهربانی خوزستان و بخصوص رئیس زندان اهواز بودند. افسر جوانی بود این مسئولیت را به عهده داشت توضیح داد که به علت نبودن بودجه کافی، از چندین سال پیش که تعداد مجرمین محدود بوده و بین دویست تا سیصد نفر نوسان داشته، تأسیسات زندان توسعه نیافته در حالی که با اضافه شدن جمعیت خوزستان و چندین برابر شدن فعالیتهای عمرانی و اقتصادی و گسترش شهرها، طبیعتاً تعداد مجرمین افزایش یافته است و بخصوص در سه چهار سال گذشته که تعداد مرتکبین به قاچاق مواد مخدر به پنج تا شش برابر رسیده، وضع زندانها به صورت غیر قابل تصویری دچار مشکل شده و برای شهربانی نیز در چارچوب امکانات مالی فعلی میسر نیست که کار مؤثری انجام دهد.

برای من که با نحوه تصمیم‌گیری در دستگاه دولت مرکزی آشنایی داشتم مسلم بود که بطور معمول و از طریق مکاتبه با دادگستری و شهربانی کل، دردی دوا نخواهد شد و حل این مسأله احتیاج به تصمیم فاطعی از طرف مقامات بالا دارد. لذا در اولین فرصت به تهران آمدم و برای شرفیابی به حضور شاهنشاه، به نوشهر رفتم و گزارش کاملی از مشاهدات خودم را حضورشان

عرض کردم و عکسهای آن پیرمرد زندانی در بهبهان را نشان دادم. اعلیحضرت بی‌نهایت متأثر شدند و فرمودند هر اقدامی را که لازم است انجام دهید زیرا این وضع نباید در مملکت وجود داشته باشد. به نخست وزیر و وزیر دادگستری هم بگویند که هر کاری لازم است انجام دهند. عرض کردم قربان، یکی از دلایل پر شدن زندانها، محکومیت کشاورزانی است که به علت خشکسالی نمی‌توانند اقساط اراضی تقسیم‌شده را به مالکین بپردازند و در نتیجه مالکین به دادگستری مراجعه می‌کنند و دادگاهها نیز طبق قانون ناچارند احکام توقیف صادرکنند و در نتیجه زندانها پر می‌شود و هرگاه قانونی بگذرد که حد اقل از زندانی کردن کسانی که تا دو هزار تومان بدهی دارند خودداری شود، به یکباره تعداد زیادی از زندانها تخلیه خواهد شد. فرمودند بسیار حرف صحیحی است، به وزیر دادگستری بگویند هرچه سریعتر چنین قانونی تهیه شود و به مجلسین داده شود.

پس از این شرفیابی، به حضور آقای منصور نخست وزیر رفتم و جریان را به اطلاع ایشان رساندم و ایشان نیز صد در صد موافقت داشتند و با آقای دکتر عاملی وزیر دادگستری نیز مذاکره کردم و قرار شد هرچه سریعتر قانون لازم تهیه و به مجلس داده شود. پس از مراجعت به خوزستان، منتظر تصویب قانون نشدم و شروع کردم به جمع‌آوری پول برای آزادی زندانیان و هر فرصتی که پیش می‌آمد از طریق کمکهای افراد نیکوکار، عده‌ای را که بدهی‌هایی تا سیصد تومان داشتند، آزاد می‌کردیم و این کار بی‌نهایت مورد استقبال مردم قرار گرفت و در اعیاد مختلف مانند تولد حضرت محمد، عید نوروز و چهارم آبان و امثال آن، تعداد زیادی از زندانیان از این طریق آزاد شدند.

در تهران نیز قانون منع توقیف زندانیانی که تا مبلغ دو هزار تومان بدهی داشتند، از طرف وزارت دادگستری تهیه و تقدیم مجلس شد و در مدت کوتاهی به تصویب رسید. ولی متأسفانه در مجلس سنا تصویب آن متوقف گردید زیرا تعدادی از سناتورهای با نفوذ از مالکین سابق بودند و به دلایل مختلف تصویب این قانون را متوقف کردند و آن را در کمیسیونهای مجلس سنا دفن نمودند.

نکته بسیار جالب توجهی که طی مسافرت به شهرهای خوزستان و ملاقات با مردم به چشم می‌خورد این بود که با وجود این که در آن زمان در نتیجه انقلاب سفید و دادن حق رأی به زنان و برابری کار آنها در برابر قانون، دیگر مانع و رادعی برای شرکت بانوان در فعالیتهای اجتماعی وجود نداشت، ولی این فعالیتهای محدود بود به تشکیل گروههایی از بانوان تحت عنوان

شورای زنان که غالباً همسران رؤسای ادارات دولتی در آن شرکت داشتند و فعالیت آنها نیز فقط در حدود تشکیل جلسات تشریفاتی و انتخاب افرادی به عنوان رئیس و نایب رئیس و خزانه دار و عناوینی از این قبیل که در مراسم مربوط به جشنها و یا بازدیدهای رسمی مقامات عالی دولتی و امثال آن شرکت می کردند و انتخاب بانوان نیز برای سمت های تشریفاتی مربوطه، اکثراً در ارتباط با اهمیت شغل همسران آنها بود و ارتباط چندانی با تحصیلات و شایستگی علمی و هنری و یا شخصیت اجتماعی آنها نداشت و از آنها به عنوان خانم پیشکار دارایی و یا خانم رئیس فرهنگ و یا خانم رئیس شهربانی نام برده می شد. و حد اکثر فعالیت آنها محدود بود به جمع آوری اعانات و کمکهای مختصری به افراد یا مؤسسات خیریه و در حقیقت قاطبه بانوان و دوشیزگان در فعالیتهای اجتماعی شهر و منطقه مربوط به آنان شرکت نداشتند و در سازمانهای دولتی نیز فرد مسؤولی برای آگاه ساختن بانوان از حقوق قانونی خود و دخالت دادن و به کار گرفتن آنها در فعالیتهای اجتماعی و رفع مشکلات عدیده ای که وجود داشت، تعیین نشده بود و عملاً کلیه فعالیتهای اجتماعی در دست مردان بود و بانوان هیچ گونه شرکتی در برنامه ریزی و اجرای امور اجتماعی نداشتند. برای رفع این نقیصه، در اولین فرصتی که به تهران رفتم، به آقای منصور نخست وزیر پیشنهاد کردم موافقت کنند بانوی شایسته ای را به سمت معاون استانداری خوزستان منصوب نمایم. ایشان با اصل موضوع موافقت کردند ولی گفتند شما خودتان به عرض اعلیحضرت برسانید و پس از کسب اجازه، اقدام کنید. به همین جهت وقتی که برای گزارش مربوط به امور خوزستان به حضور شاهنشاه رسیدم، موضوع را به عرض رساندم که بدون تردید تصویب فرمودند.

روز بعد، تیمسار سرتیپ صفاری که در آن زمان استاندار آذربایجان شرقی بودند و قبل از من، سمت استانداری خوزستان را داشتند به منزل من آمدند و پس از صحبت درباره مطالب مختلف، اظهار داشتند که شنیده ام شما خیال دارید یک خانم را به سمت معاونت به خوزستان ببرید. من به این دلیل به اینجا آمده ام که به شما که مانند پسر من هستید، بگویم که این کار را نکنید چون من به وضع خوزستان آشنا هستم و می دانم در آنجا بلوا ایجاد خواهد کرد و بهتر است از این موضوع صرف نظر کنید. عرض کردم از توجه و تذکر ایشان بی نهایت ممنون و متشکرم ولی دیگر کار انجام شده و راه برگشتی ندارد. ایشان گفتند به هر حال از نظر خیرخواهی من نظرم را گفتم و حالا خود دانید.

پس از این جریان، موضوع را به اطلاع آقای دکتر جواد صدر وزیر کشور نیز رساندم و خانم حشمت یوسفی را که تحصیلات خود را در آلمان انجام داده بود و در سمت معاونت سازمان اصل چهار در اصفهان خدمات بسیار چشمگیر و مؤثری در امور مربوط به بانوان و بطور کلی خدمات اجتماعی انجام داده بود و در آن زمان در وزارت آموزش و پرورش شغل مهمی داشت، به سمت معاون استاندار خوزستان در امور اجتماعی منصوب کردم.

آیا لازم نبود که شما قبل از شروع این اقدامات موافقت آقای وزیر کشور را از نظر تشکیلاتی و تأمین اعتبارات بودجه‌ای و اداری به دست بیاورید؟

به طور کلی استانداران نماینده پادشاه و نماینده اول دولت در استان مربوطه هستند و مأمور و کارمند وزارت کشور نیستند و از لحاظ مقام در ردیف وزرا می‌باشند. بنابراین از جهت همکاری موظفند وزیر کشور را در جریان کارهای خود قرار دهند ولی الزامی ندارند که برای هر کار قبلاً موافقت وزارت کشور را کسب کنند مگر در مواردی که هزینه‌ای اضافه بر بودجه استانداری احتیاج داشته باشد که در آن صورت باید قبلاً موافقت وزارت کشور را به دست آورند.

در مورد این انتصاب چون هزینه‌ای برای وزارت کشور نداشت بنابراین، مسأله تأمین اعتبار مطرح نبود. خانم حشمت یوسفی کارمند وزارت آموزش و پرورش بود و با موافقت آن وزارتخانه حقوق و مزایای خود را از آنجا دریافت می‌کرد و حاضر شده بود بدون دریافت اضافه حقوق، به خوزستان بیاید زیرا این ارتقاء مقام نه تنها از نظر شخص ایشان مهم بود بلکه یک جهش بزرگ از نظر ارتقاء مقام تمام بانوان ایران به شمار می‌آمد و در حقیقت شکستن سد بزرگی بود که در مقابل پیشرفت بانوان و شرکت آنها در کل فعالیتهای مملکتی طی قرنهای به وجود آمده بود. تا آن زمان از نظر گردانندگان سازمانها و امور مهم کشور، کارها و فعالیتهای اداری و اجتماعی بانوان در چارچوب امور خانه‌داری و تدریس در کلاسهای آشپزی و خیاطی و گلدوزی و امثال آن و مدیریت مدارس دخترانه و یا ماشین‌نویسی و کارهای دفترداری در ادارات و جمع‌آوری اعانات محدود می‌شد و در هیچ سازمانی سمت‌هایی در ردیف ریاست ادارات کل و مدیر کلی و یا بالاتر به آنها ارجاع نمی‌شد و به همین جهت پس از انتصاب ایشان به سمت معاون استاندار، جنب و جوش زیادی در بین گروه بانوان برای ارتقاء به مقامات بالاتر در کلیه سازمانهای کشوری به وجود آمد و افرادی که هنوز در بند سنت‌های دیرینه گرفتار بودند

انتظار داشتند که این تجربه با شکست مواجه شود. ولی خوشبختانه در خوزستان با همکاری افراد روشنفکر و کسانی که تشنهٔ تجدید و آماده برای کنار گذاشتن روش و رسومی که مانع پیشرفت و ترقی جامعه است بودند، نه تنها هیچ گونه اتفاقی نیفتاد و بلوایی نشد بلکه فعال شدن گروه عظیمی از بانوان که منتظر شرکت در فعالیتهای اجتماعی بودند باعث گردید که کارهای مختلف در کلیه شهرها با سرعت بی نظیری انجام شود و نیروهایی که تا آن زمان خفته بودند، به جنب و جوش درآمده و حضور خود را اعلام نمایند.

خانم یوسفی نیز با متشکل کردن بانوان و دوشیزگانی که در تمام شهرهای خوزستان آماده برای شرکت در فعالیتهای اجتماعی بودند گردهمایی برای انجام خدمات داوطلبانه برای آموزش دختران و بانوان، رسیدگی به وضع زندانیان، رسیدگی به امور نظافت شهرها و کمک به شهرداریها، تقسیم گندم بین خانوادههای نیازمند و به کار گرفتن آنها در امور شهری، تشکیل کلاسهای سوادآموزی و حرفهای و امثال آن تشکیل داد که هر گروه مستقلاً عهده‌دار کارهای مربوط به خود شدند و حضور آنها در فعالیتهای مختلف باعث گردید که همسران آنها نیز به این نوع امور آشنا شده و از امکانات سازمانهای تحت مسؤولیت خود برای پیشرفت کارها استفاده نمایند. به عنوان مثال حضور همسر رئیس آموزش و پرورش در فعالیت سوادآموزی و حرفهای باعث شد که از کلاسهای دبستانها و دبیرستانها در خارج از ساعات کار، برای تشکیل کلاسهای آموزشی فعالیت بانوان استفاده شود. برای اختصار کلام، از ذکر یکایک موارد خودداری می‌شود. ولی به هر حال پس از گذشت یک سال و نیم که این نوع فعالیتها ادامه داشت، شاهدخت اشرف پهلوی که ریاست عالی شورای زنان را عهده‌دار بودند تصمیم گرفتند به خوزستان بیایند و از فعالیتهای بانوان خوزستان بازدید کنند. نتیجهٔ این بازدید که چند روز طول کشید به آنجا انجامید که اعلام کردند تصمیم دارند مدل کارهای انجام شده در خوزستان را در سایر استانهای کشور پیاده کنند. به دنبال این تصمیم، شاهدخت اشرف «سازمان زنان ایران» را تشکیل دادند و خانم حشمت یوسفی را نیز به عنوان اولین مدیر عامل سازمان زنان ایران برگزیدند.

حال برگردیم به مسائل دیگر خوزستان. پس از اولین مسافرت من به تهران و گزارش اقدامات انجام شده به حضور شاهنشاه و نخست‌وزیر که مورد تأیید و تصویب قرار گرفت، نتیجهٔ گردهمایی در شهرها و مجموعه‌ای که از نیازهای مردم تهیه شده بود به صورت دستور کار استانداری درآمد و برای رفع آنها برنامه‌ای تهیه شد که به طور مرتب به مقامات مرکزی

مراجعه شده تا برای سرعت بخشیدن به پیشرفت کارها اقدام شود. این پیگیری مداوم بی‌نهایت در به‌راه افتادن طرح‌های مختلف مؤثر واقع می‌شد و کارهای عمرانی از قبیل گسترش و تجهیز بیمارستانها، تکمیل ساختمان مدارس، لوله‌کشی آب شهرها و اسفالت جاده‌ها و اعزام سپاهیان دانش به روستاها و تشکیل خانه‌های انصاف، فضای مناسبی برای امور سازندگی و عمرانی در خوزستان به‌وجود آورد.

متأسفانه در روز اول بهمن ۱۳۴۳ ش. / ۲۱ ژانویه ۱۹۶۵ م. آقای حسنعلی منصور نخست وزیر هنگام ورود به مجلس شورای ملی مورد سوء قصد قرار گرفت و در ششم بهمن درگذشت و آقای امیرعباس هویدا وزیر دارایی به‌جای ایشان به نخست وزیری منصوب گشت و امور کشور به‌روال گذشته ادامه یافت. در این زمان تبلیغات و تحریکات جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر علیه ایران به‌شدت هرچه تمامتر از طریق رادیوهایی که امواج آنها به‌طرف ایران و بخصوص خوزستان پخش می‌شد، هرشب ادامه داشت و با حملات مستقیم به دولت ایران و ادعای واهی در مورد سرزمین خوزستان و نامیدن آن به‌نام عربستان، سعی داشتند که در بین عشایر خوزستان رخنه کرده و با ایجاد آشوب و بلوا دولت ایران را تحت فشار قرار دهند. به‌همین جهت مقامات امنیتی ایران نیز دائماً مراقب این نوع تحریکات بودند و سازمانهای مختلف از جمله شرکت ملی نفت و سازمان آب و برق خوزستان و سایر سازمانهای دولتی دائماً به‌حالت یک نوع آماده‌باش قرار داشتند. در اوایل تابستان، تیمسار سرلشکر پاکروان ریاست سازمان اطلاعات و امنیت به خوزستان آمدند و طی چند روز از قسمتهای مختلف خوزستان و بخصوص منطقه غربی که همجوار با عراق است بازدید کردند و در پایان این بازدید به استانداری آمدند و پس از تذکراتی در مورد مسائل امنیتی، به چند موضوع مهم اشاره کردند؛ یکی این که در حال حاضر در مرز غربی خوزستان در اواخر پائیز و فصل زمستان که آب رودخانه‌های کرخه و دجله و فرات طغیان می‌کند مرز ایران و عراق زیر آب رفته و آب تا حدود شصت کیلومتر در خاک ایران پیشرفت میکند و چون علائم مرزی مناسبی وجود ندارد هرگاه در طی این مدت عراقی‌ها به خاک ایران تجاوز کرده و ساختمانهایی به‌وجود آورند پس از فروکش کردن آب رودخانه‌ها عملاً قسمتی از خاک ایران را تصاحب کرده و مشکلاتی فراهم خواهند آورد و علاوه بر این، به‌علت وجود فقط دو پاسگاه ژاندارمری یکی در موسیان نقطه شمالی مرز خوزستان با عراق و یکی در شلمچه در جنوب مرز که در فاصله حدود دویست کیلومتر از یکدیگر قرار دارند، حفظ مرز ایران با عراق دچار یک نقص فاحش است و باید

هرچه زودتر درباره آن اقدام کرد. و اضافه کردند که به محض ورود به تهران موضوع را به حضور اعلیحضرت گزارش خواهند کرد تا اقدامی در این باره انجام شود.

پس از رفتن تیمسار پاکروان، من با استفاده از امکانات سازمان آب و برق خوزستان، از آقای ایرج ایمن که دستگاهی برای مطالعات جامعه‌شناسی در تهران درست کرده بود درخواست کردم هیأتی به خوزستان بفرستد تا منطقه دشت میشان را که در مجاورت کشور عراق است از نظر جامعه‌شناسی و وضعیت عشایر محلی مورد بررسی قرار دهد. ایشان نیز از این پیشنهاد استقبال کردند و ظرف مدت بسیار کوتاهی عده‌ای از کارشناسان خود را به خوزستان اعزام داشتند تا از جهات مختلف موضوع را مورد بررسی قرار دهند. در مسافرت به تهران نیز با تیمسار پاکروان تماس گرفتم و ایشان گفتند گزارش وضعیت مرز ایران و عراق به عرض اعلیحضرت رسیده و دستور فرموده‌اند مبلغ بیست میلیون تومان برای ایجاد جاده‌ای به طول دویست کیلومتر در طول مرز و ایجاد پانزده پست ژاندارمری تأمین و تحت نظر شما به فوریت هرچه تمامتر کار جاده‌سازی شروع شود که تا قبل از بالا آمدن آب رودخانه‌ها این کار پایان یافته باشد.

برای انجام این کار، با کمک آقای مهندس اصفیا دو شرکت ساختمانی انتخاب شدند که طبق ضوابط سازمان برنامه طرح ساختمان راه و پست‌های ژاندارمری را ظرف سه ماه انجام دهند. این دو شرکت که یکی از آنها شرکت ملی ساختمان به مدیریت آقای مهندس حمید قدیمی بود؛ نام شرکت دوم را به خاطر ندارم ولی مدیر آن آقای مهندس پالانچیان بود که مسؤولیت کار را به عهده گرفتند و به شایسته‌ترین وجهی ظرف کمتر از سه ماه در شرایط بسیار سخت تابستان خوزستان، ساختن دویست کیلومتر جاده مرزی و پانزده پاسگاه ژاندارمری را به پایان رسانیدند بطوری که قبل از شروع فصل باران و طغیان کردن رودخانه‌ها این طرح آماده شد و ژاندارمری کل کشور نیز با اعزام افراد لازم، وظیفه مراقبت و تأمین امنیت این ناحیه را به عهده گرفت و مرتباً طی شبانه‌روز گشت‌های ژاندارمری در مسیر این جاده بطور منظم در رفت و آمد بودند و بدین ترتیب نگرانی که از بابت تجاوز عراقی‌ها به داخل مرزهای ایران وجود داشت، برطرف گردید.

در سال ۱۳۴۴ ش. / ۱۹۶۵ م. کارهای عمرانی و سازندگی در تمام شهرهای خوزستان پیشرفت داشت و هفته‌ای نبود که در هر یک از شهرها، قدمی در راه تأمین آسایش و رفاه مردم برداشته نشود و بخوبی دیده می‌شد که تقریباً مسابقه‌ای بین سازمانهای دولتی برای گسترش خدماتی که

به مردم ارائه می‌دادند به وجود آمده بود و در مقابل، خواسته‌ها و تقاضاهای مردم نیز هر روز بیشتر و بیشتر می‌شد. همه می‌خواستند فرزندانشان به مدرسه بروند و تا بالاترین مدارج تحصیلی را طی کنند. همه آب آشامیدنی سالم می‌خواستند. تمام مردم درمانهای سنتی را به کناری گذاشته و می‌خواستند با پیدا شدن اولین ناراحتی جسمی، دکتر و دارو و بیمارستان در اختیارشان باشد و دیگر نمی‌خواستند به فالگیر و رمال و دعانویس مراجعه نمایند. آلودگی هوا و سر و صدای زیاد در شهر موجب شکایت مردم می‌شد. رفت و آمد چهارپایان در داخل شهرها مورد اعتراض واقع می‌شد و به مقامات دولتی شکایت می‌کردند و انتظار داشتند در اسرع وقت رفع مشکل بشود. بطور خلاصه جامعه بیدار شده بود و خدمات جدیدی را طلب می‌کرد. برای این که موضوع بهتر روشن شود، من فقط به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنم:

شهر اهواز در کنار رودخانه کارون قرار دارد و تأمین آب آشامیدنی مردم از سالها قبل توسط یک شرکت خصوصی با نصب تلمبه‌خانه‌ای در کنار رود کارون و توزیع آب در شهر به وسیله یک شبکه ابتدایی که لوله‌های آن از انبارهای اسقاطی شرکت نفت گرفته شده بود تأمین می‌گردید و آب خام در شهر توزیع می‌شد.

نحوه استفاده از این آب نیز به این صورت بود که در هر خانه یک ظرف سفالی به شکل گلدانهای بزرگی که در باغها مورد استفاده واقع می‌شود بر روی چهارپایه‌ای قرار داده بودند که «حُب» نامیده می‌شد. این ظرف به عنوان منبع آب مورد استفاده قرار می‌گرفت که آب خام را که اغلب آلوده با خاک و فضولات بود در آن می‌ریختند. در زیر این منبع، ظرف سفالی کوچکتری می‌گذاشتند که «حُبَّانه» نامیده می‌شد و آبی که از ظرف سفالی بزرگ به صورت قطره‌قطره می‌چکید در این «حَبانه» جمع‌آوری می‌شد و مورد استفاده ساکنان خانه قرار می‌گرفت. بنابراین بدیهی است در موقعی که آب رودخانه‌ها سیلابی بود و انواع و اقسام فضولات و حتی لاشه حیوانات در آن وجود داشت این آب آلوده وارد سیستم آب آشامیدنی شهر می‌شد و به دنبال آن امراض مختلف شیوع می‌یافت و عده کثیری مریض می‌شدند.

خوشبختانه از شروع برنامه‌های عمرانی در دورانی که آقای ابوالحسن ابتهاج مسؤولیت سازمان برنامه را عهده‌دار بودند و بعد از ایشان، آقای مهندس خسرو هدایت و سپس آقای مهندس صفی اصفیا، موضوع تأمین آب آشامیدنی سالم برای شهرها را جزء برنامه‌های اولویت‌دار منظور نموده بودند و قرار بر این بود که در هر شهری که شهرداری‌ها پنجاه درصد هزینه تأمین آب سالم را تضمین کنند، بقیه هزینه اجرای طرح، توسط سازمان برنامه پرداخت

گردد. در این زمان که درباره آن صحبت می‌کنیم در تمام شهرهای ایران طرحهای تأمین آب یکی بعد از دیگری آماده بهره‌برداری می‌شد و در اختیار شهرداریها قرار می‌گرفت. یکی از نقاطی که طرح تصفیه‌خانه آب و شبکه آبرسانی آن تکمیل و آماده بهره‌برداری گردید، شهر اهواز بود که مقدمات برنامه اتصال لوله آب به منازل مردم تهیه و مقرر شده بود کسانی که مایل به گرفتن انشعاب آب لوله‌کشی باشند با پرداخت مبلغ سیصد و پنجاه تومان بابت هزینه اتصال و بهای کنتور و شیر و وسائل مختلف مربوطه، از این آب استفاده کنند. البته بر اثر به وجود آمدن شبکه جدید، منافع آن شرکت خصوصی که توزیع آب در شهر اهواز را در اختیار داشت و با استفاده از لوله‌های کهنه و به صورت بسیار ابتدایی آب خام رودخانه را در شهر توزیع می‌نمود، به خطر می‌افتاد و صاحب این شرکت که از افراد بانفوذ محلی بود و در تهران نیز روزنامه و مقامی در حزب مردم داشت، از هیچ گونه اقدامی برای جلوگیری از ایجاد شبکه آبرسانی جدید خودداری نمی‌کرد و در عین حال حاضر نبود برای بهبود وضع آب آشامیدنی شهر با شهرداری همکاری نماید. به همین جهت بود که شبکه آب شهر بطور مستقل و جدا از شبکه قدیمی ساخته شده و برای بهره‌برداری آماده شده بود و آن شرکت نیز می‌توانست از طریق فروش آب برای مصارف صنعتی و باغبانی و چمن‌کاری شهر و خانه‌های مردم به کار خود ادامه دهد ولی گفته می‌شد که صاحب آن شرکت به این نوع فعالیت قانع نبوده و در صد ایجاد مزاحمت‌های جدیدی برای سازمان آب است.

یک روز اطلاع رسید که عوامل آن شرکت خصوصی درصددند از طریق جلب همکاری بعضی از مراجع مذهبی شایع کنند که چون برای تصفیه آب شبکه جدید از بعضی مواد استفاده می‌شود که در شرع اسلام حرام است، بنابراین شرب آن نیز حرام خواهد بود و از این طریق مانع بهره‌برداری از آب لوله‌کشی جدید بشوند. پس از وصول این خبر، معاون استانداری، آقای علی اصغر ادیب محمدی پیشنهاد کرد که شخصاً به حضور یکی از مراجع عالی‌رتبه مذهبی رفته و ترتیبی بدهد که اولین انشعاب آب آشامیدنی سالم از منزل ایشان بدون پرداخت حق انشعاب شروع شود. من هم قبول کردم که حق انشعاب را از حقوق ماهانه خود بپردازم. روز بعد با تعیین وقت قبلی، آقای ادیب محمدی به نمایندگی از طرف استانداری به اتفاق رئیس سازمان آب به حضور آیت‌الله بهبهانی که یکی از عالیتین مراجع تقلید در استان خوزستان بودند، رسیدند و پیشنهاد استانداری را درباره نصب اولین انشعاب آب آشامیدنی شهر اهواز به اطلاعشان رساندند. معظم‌له نیز موافقت خودشان را اعلام داشتند و بلافاصله در ظرف چند ساعت ترتیب نصب

انشعاب به منزل ایشان و یکی از بستگانشان داده شد و با این تدبیر از پیش آمدن یک غائله بیهوده جلوگیری به عمل آمد.

وجود شبکه آب سالم در شهر اهواز یکی از منابع شیوع بیماریهای مختلف را از بین برد ولی هنوز مشکلات بزرگ دیگری از لحاظ ایجاد محیط سالم برای زیست وجود داشت که در مرحله اول نبودن شبکه فاضلاب و دیگر وجود میدان تره‌بار در وسط شهر بود که هر روز محمولات میوه و سبزی وسایر احتیاجات از طریق چهارپایان و کامیونهای باری که دائماً در داخل شهر مشغول رفت و آمد بودند تأمین می‌گردید و این مطلب مورد اعتراض شدید اهالی شهر شده بود.

در مورد شبکه فاضلاب، مطالعات مهندسی و ایجاد شبکه محتاج به تأمین اعتبارات بسیار سنگین و زمان طولانی بود ولی برای خارج ساختن میدان تره‌بار از وسط شهر در اختیار داشتن زمین بزرگی در خارج شهر و در کنار راههای ارتباطی، از لوازم اولیه بود. البته در این زمان موضوع تهیه نقشه جامع شهرها از مرحله حرف خارج نشده و اقدامی درباره آن انجام نگرفته بود و هر از گاهی در کمیسیونهای برنامه‌ریزی در تهران به آن اشاره می‌شد ولی بیشتر این صحبت‌ها نیز در مورد تهیه نقشه جامع برای شهر تهران بود که انتظار می‌رفت در آینده به آن توجه شود. بنابراین در ارتباط با شهر اهواز نمی‌شد منتظر شد تا نتیجه مطالعات و برنامه‌ریزی‌های شهرهای ایران آماده شده و وسائل اجرای آن فراهم گردد و تا آن زمان احتیاجات فوری و روزانه شهر را که مربوط به سلامتی مردم بود، نادیده گرفت. به همین جهت با استفاده از اطلاعات موجود و کمک گرفتن از نظریات مهندسی که در دسترس بودند، بررسیهای مربوط به انتخاب یک زمین مناسب جهت انتقال میدان تره‌بار شهر انجام گرفت و در نتیجه قطعه زمین بزرگی در خارج از شهر اهواز و در مسیر راههای ارتباطی، مورد نظر قرار گرفت و خوشبختانه این زمین در مالکیت سازمان آب و برق خوزستان بود که در چند سال قبل برای نصب ترانسفورماتورهای توزیع شبکه برق شهر خریداری گردیده و فقط قسمتی از آن مورد نیاز واقع شده بود. بنابراین با رعایت مقررات قانونی و تشریفات مربوطه، ترتیب انتقال قطعه‌ای از آن زمین به شهرداری اهواز داده شد و در ظرف کمتر از سه ماه میدان تره‌بار به خارج از شهر انتقال یافت و نه تنها به شکایات روزانه مردم از بابت وجود میدان تره‌بار در داخل شهر خاتمه داده شد بلکه علاوه بر کمک به امر نظافت خیابانها، خود بارفروشها نیز که تسهیلات تازه‌ای به دست آورده بودند، از این نقل و انتقال رضایت داشتند.

در خرمشهر نیز وضعی شبیه اهواز از نظر ایجاد مزاحمت برای اهالی شهر وجود داشت فقط با این تفاوت که در آنجا به علت وجود گاراژهای باربری در داخل شهر که شب و روز کامیونهای بزرگ در حال حرکت بودند مردم آسایش نداشته و حرکت این کامیونهای سنگین در داخل شهر که حامل قسمت اعظم واردات مملکت بودند و اجناس وارداتی را به تمام نقاط ایران حمل می‌کردند، باعث شده بود که هیچ خیابان اسفالت شده در شهر خرمشهر سالم باقی نماند و هر اقدامی برای اسفالت خیابانها و حفظ نظافت آنها بی‌اثر بود چون هر خیابانی که اسفالت می‌شد بعد از یکی دو ماه اسفالت‌ها از بین رفته و کلیه هزینه انجام شده به هدر می‌رفت. علاوه بر این، ایجاد سر و صدا و آلودگی هوا این شهر را که در کنار رودخانه کارون قرار گرفته و می‌توانست به صورت یکی از زیباترین شهرهای ایران درآید به یک کارگاه بزرگ تعمیر کامیون تبدیل کرده بود. در اینجا نیز خوشبختانه در خارج از شهر در کنار جاده خرمشهر - اهواز اراضی وسیعی که جزء اراضی موات و متعلق به دولت بود وجود داشت و پس از مذاکره با اتاق بازرگانی خرمشهر و جلب همکاری آنها و همچنین سران صنف کامیونداران و استفاده از امکانات شهرداری خرمشهر کلیه گاراژهای داخل شهر به محل جدید انتقال یافت و باعث گردید که هم گاراژدارها بتوانند فعالیت خود را گسترش دهند و هم این که مردم و شهرداری از رفت و آمد کامیونها رهایی یابند.

به هر حال، همانطور که قبلاً عرض کردم فعالیتهای عمرانی در سطح کشور و بخصوص خوزستان بطور بیسابقه‌ای گسترش یافته و روز به روز در حال پیشرفت بود و بطور قاطع می‌توان گفت که نوعی رقابت در بین سازمانهای دولتی به وجود آمده بود که هر یک در عین حال که در داخل یک برنامه حساب شده به هم پیوسته فعالیت داشتند دائماً در صدد این بودند که خدمات خود را توسعه داده و موفقیت‌های جدیدی به دست آورند. در خوزستان نیز سدهای ساخته شده و شبکه آبیاری یکصد و بیست هزار هکتاری آن در حال ساخته شدن بود و مرتباً شبکه توزیع برق در شهرهای خوزستان و مؤسسات صنعتی گسترش می‌یافت. طرح نیشکر هفت‌تپه با موفقیت بیش از انتظار اجرا شده بود و مزارع نیشکر بازدهی داشت که با بهترین مزارع نیشکر دنیا رقابت می‌کرد و امکان آن وجود داشت که از هر متر مربع خاک، یک کیلو شکر به دست آورد و به همین جهت گسترش نیشکرکاری در اطراف هفت‌تپه و شمال خوزستان و همچنین در اطراف شوشتر و زمین‌هایی که از آب سد کارون آبیاری خواهند شد مورد بررسی و برنامه‌ریزی بود. شهرهای خوزستان هر روز فعالتر می‌شد و مردمی که به آینده امیدوار شده

بودند و اینک با بودن شبکه مطمئن برق می‌توانستند از دستگاههای تهویه استفاده کنند دیگر مانند سابق در تابستان به نقاط خوش آب و هوا کوچ نمی‌کردند و زندگی در شهرهای خوزستان به صورت فصلی نبود و کارکنان دولت نیز از خدمت در خوزستان فراری نبودند و بطور خلاصه جنب و جوش چشمگیری در تمام فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی به چشم می‌خورد.

در چنین اوضاع و احوالی بود که اطلاع رسید قرار است به مناسبت بیست و پنجمین سال سلطنت اعلیحضرت محمدرضا شاه مراسمی در تمام شهرها برگزار شود.

پس از وصول این خبر در اولین جلسه شورای مدیران استان، موضوع مطرح شد و مورد بحث قرار گرفت و هر یک از مدیران بر اساس سوابق امر، پیشنهادهای ارائه کردند. پیشنهاد من این بود که همه می‌دانیم در چنین مراسمی شهرداریها و اصناف طاق نصرت‌هایی می‌بندند و چراغانی می‌کنند و عده‌ای چای و شیرینی و شربت تقسیم می‌کنند، رژه‌ای از طرف ارتشیان و دانش‌آموزان انجام می‌گیرد و دسته گل‌هایی نثار می‌شود و در ادارات و اماکن جشن و سروری برپا می‌شود و ناطقین از هر طبقه‌ای سخنرانی‌هایی می‌کنند و بعضی اوقات کارناوال‌هایی در خیابانها به راه می‌افتد و امثالهم. ولی روز بعد از جشن، اثری از آن همه باقی نمی‌ماند و کسبه قالیچه‌هایی را که با آن طاق نصرت بسته‌اند برمی‌دارند و گل‌های پلاسیده جمع‌آوری می‌شود و حد اکثر یک ستون یا مجسمه‌ای به نام یادبود باقی می‌ماند. حال می‌دانیم که به هر حال در چنین مراسمی اصناف و کسبه کارهای سنتی خود را خواهند کرد و شهرداریها هم می‌توانند مانند گذشته تسهیلاتی برای آنها فراهم کنند. ولی آیا بهتر نیست که از این فرصت استفاده کنیم و از امکانات دستگاهها و مردم علاقمند، برای ساختن پنجاه دبستان روستایی در نقاطی که مدرسه وجود نداشت، اقدام کنیم و از کلیه وسائل تبلیغاتی برای تشویق مردم به این کار خیر استفاده نماییم تا با دادن زمین و مصالح و حتی کار مجانی و پرداخت کمک مالی، به انجام این کار کمک کنند و از این راه وسائل آموزش هزاران طفل روستایی را که دسترسی به مدرسه آموزش ندارند فراهم کنیم. این پیشنهاد مورد تأیید و قبول تمام شرکت‌کنندگان در شورا قرار گرفت و هر یک از آنها پیشنهادهای درباره کمک به انجام این طرح عام المنفعه ارائه دادند و تصمیم گرفته شد که مدیر کل آموزش و پرورش این پنجاه دبستان را متناسب با جمعیت و احتیاجات هر منطقه بین شهرستانهای استان خوزستان تقسیم کند و در هر شهرستان تحت نظر فرماندار و همکاری مسؤول آموزش و پرورش و کمک مسؤولین سایر ادارات مدرسه ساخته

شود و در هر محل از کلیه کارکنان دولتی و بخش خصوصی خواسته شود که هر مبلغ که مایل باشند به ساختمان این مدارس کمک کنند. برای شروع کار نیز کلیه اعضای شورای استان تقبل کردند که یک روز حقوق خود را برای اجرای این طرح بپردازند. مدیر کل آموزش و پرورش نیز پیشنهاد کرد که ساختمان این مدارس روستایی طبق ضوابط وزارت آموزش و پرورش دارای دو اتاق درس باشد که در آن یک مدرسه چهارکلاسه دائر شود تا در دو کلاس قبل از ظهر و دو کلاس بعدازظهر شاگردان آموزش ببینند. این پیشنهاد هم تأیید و قبول شد و ظرف چند روز دستورالعمل‌های اجرایی آن به کلیه شهرستانها ابلاغ گردید. ضمناً قرار شد در طول مدت ساختمان این مدارس، مرتباً عکسهایی که پیشرفت کار را نشان بدهد به مرکز استان ارسال گردد. خوشبختانه استقبال مردم در نقاط دورافتاده به قدری زیاد بود که در بعضی نقاط حتی خانمها در کمک به کارهای ساختمانی شرکت می‌کردند و در هر نقطه‌ای که کلنگ ساختمان مدرسه به زمین زده می‌شد، کشاورزان و قاطبه اهالی محل از جان و دل برای ساختن این مدارس کمک می‌کردند بطوری که در ظرف کمتر از سه ماه کلیه پنجاه مدرسه با مصالح محلی ساخته شد. در اغلب نقاط این مدارس با آجر ساخته شد ولی در نقاط کوهستانی از سنگ استفاده کردند که دوام بیشتری داشت و هر مدرسه که ساخته می‌شد مأمورین محل و مردم جشن می‌گرفتند و عکس می‌انداختند. بطوری که مجموعه آنها آلبومی شد که مشخصات هر یک از مدارس ساخته شده و عکس آن در آن منعکس بود. در پایان اجرای این طرح، وجود چنین آلبومی بسیار سودمند قرار گرفت زیرا در یکی از سفرهایم به تهران که برای دنبال کردن کارهای استان رفته بودم آقای هویدا نخست وزیر به من گفت به اعلیحضرت گزارش داده‌اند که موضوع ساختن این مدارس در خوزستان فقط تبلیغات است و به‌زور پولهایی از مردم گرفته‌اند و مدرسه‌ای هم در کار نیست و وقتی آلبوم انجام کار را به ایشان نشان دادم غرق در تعجب شد و گفت بهتر است خودت موضوع را به‌عرض برسانی. البته من هم در اولین شرفیابی عین آلبوم را حضور اعلیحضرت تقدیم کردم. ایشان فرمودند بفرستید دفتر مخصوص و چندی بعد اطلاع پیدا کردم که از طرف دفتر ویژه مأمور خاصی برای رسیدگی به این طرح بطور محرمانه به خوزستان اعزام شده و به جزئیات امر رسیدگی شده است و بعداً تقدیرنامه‌ای نیز از طرف دفتر مخصوص به استانداری واصل شد.

در مسیر کارهای اجتماعی، موضوع دیگری پیش آمد که بد نیست درباره آن نیز صحبت کنم. بطوری که می‌دانید اغلب گفته می‌شود که مأمورین عالیرتبه دولت تماسشان با مردم قطع است

و مردم عادی دستشان به آنها نمی‌رسد و وقتی به ادارات دولتی مراجعه می‌کنند دچار سرگردانی می‌شوند. البته این موضوع تا اندازه‌ای در سازمانهای دولتی وجود داشت و متناسب با رفتار مدیران در دستگاههای دولتی متفاوت بود و هنوز سیستم‌های مدرن مدیریت که امروزه در دنیای متمدن برقرار است بطور کامل در سازمانهای ایران جا نیفتاده بود و به همین جهت لازم بود بعضی مدیران راههای مختلفی برای رسیدگی به مشکلات مردم در نظر بگیرند. در این راستا یکی از راههایی که به نظر من رسید در خوزستان دنبال کنم این بود که یک روز در هفته را اختصاص دادم به این که تمام بعد از ظهر دفتر من باز باشد و هر کس که بخواهد استاندار را ببیند، بدون هیچ مانعی مستقیماً به دفتر من وارد شود و این رویه را تا زمانی که در خوزستان بودم دنبال کردم. قرار بر این بود که تمام کسانی که می‌آمدند در اتاق استاندار و اگر جا نبود در اتاق مجاور می‌نشستند و یک به یک برای چند دقیقه به ترتیب نوبت با من صحبت می‌کردند و بعضی اوقات این جلسات تا دیروقت طول می‌کشید و خیلی اوقات همین که یک نفر می‌توانست بدون واسطه با استاندار صحبت کند پس از صحبت چند دقیقه‌ای تعدادی از مشکلات خود را حل شده می‌دانست و البته وقتی هم که موضوعی از طرف استانداری به ادارات و سازمانهای مختلف ارجاع می‌گردید و بعداً پیگیری می‌شد طبیعتاً به نحو بهتری مورد رسیدگی قرار می‌گرفت.

یکی از مواردی که در خاطرم مانده است داستان جوان شانزده ساله سیه چرده و قوی هیكلی بود که یک روز جزء مراجعین بود. وقتی نوبت به او رسید به من گفت آقای استاندار، من شانزده سال دارم و در کلاس دهم درس می‌خوانم. یک برادر و یک خواهر کوچک دارم. پدرم فوت شده و من اگر کمکی نداشته باشم باید درس را ترک کنم که بتوانم زندگی مادر و خواهر و برادرم را بگردانم. من در بندر شاهپور هستم و آمده‌ام که اگر ممکن باشد به من کمک کنید تا دیپلم بگیرم و آموزگار شوم. از شنیدن داستان این جوان بی‌نهایت متأثر شدم و به او گفتم فردا مراجعه کند شاید راهی برای حل مشکل او پیدا کنم. پس از خاتمه کار، تمام در فکر این بودم که چه راهی می‌شود پیدا کرد زیرا در آن زمان اعتباری برای حل این گونه موارد در اختیار استانداری نبود. آن شب موضوع را با همسرم گفتم و قرار گذاشتیم هزینه زندگی این جوان را برای مدت دو سال تأمین کنیم.

روز بعد او مراجعه کرد. پرسیدم هزینه ماهانه‌اش چقدر است؟ جواب داد حدود پانصد تومان. به او گفتم هر ماهه مراجعه کند و تا زمانی که دیپلم بگیرد هزینه او تأمین خواهد شد. از مدیر

کل آموزش و پرورش نیز خواستم که وضع او را سرپرستی کرده و مرتباً مرا در جریان بگذارد. بعد از این جریان، این مطلب به فکر رسید که مسلماً شبیه این موضوع برای جوانان دیگری هم پیش آمده و یا خواهد آمد و بهتر است یک فکر اساسی بکنیم که سازمانی برای رسیدگی به این موارد وجود داشته باشد و خارج از دستگاه دولت با کمک مردم اداره شود. پس از مشورت با مدیر کل آموزش و پرورش و پیشکار دارایی و رئیس اتاق بازرگانی، به نظر رسید که بهترین راه، تشکیل دستگاهی به نام بنیاد فرهنگی خوزستان است که با پشتیبانی استانداری و شرکت اتاق بازرگانی و معتمدین محلی، سازمانی به وجود آمده و به چنین مواردی رسیدگی نمایند. اساسنامه این بنیاد را شخصاً انشاء کردم و ظرف دو هفته بعد مقدمات ثبت و تشکیل بنیاد کامل شد و با امکاناتی که از طرف اتاق بازرگانی و شهرداری اهواز فراهم گردید بنیاد توانست به عنوان اولین برنامه شروع کار، پنجاه بورس تحصیلی به دانش آموزان نیازمند بدهد. در اینجا باید اضافه کنم که این تجربه باعث شد که حدود دو سال بعد که سمت وزیر کشور را داشتم به آقای علم وزیر دربار پیشنهاد کنم که بنیادی به نام بنیاد فرهنگی رضا پهلوی برای کمک به دانشجویان تشکیل گردد که این پیشنهاد مورد تصویب اعلیحضرت قرار گرفت و بنیاد فرهنگی رضا پهلوی با اساسنامه‌ای که بر مبنای مدل بنیاد فرهنگی خوزستان از طرف من تهیه شده بود، به وجود آمد و سرپرستی آن به سرکار خانم فریده دیبا محول گردید.